

تیتراهای امروز

### قطع آب و برق ۱۱ شهر خوزستان

قطع آب و برق، روز گذشته مدارس و ادارات شهرهای اهواز، کارون، باوی، حمیدیه، هندیجان، دشت آزادگان، شادگان، آبادان، خرمشهر، هویزه و ماهشهر را به تعطیلی کشاند

صفحه ۴

عباس آخوندی امروز با دعوتنامه به کمیسیون عمران مجلس می رود تا بهانه‌ای نداشته باشد

### بررسی استیضاح وزیر طلبکار!

صفحه ۲

موگرینی:

### تحریم‌های اروپا علیه ایران سختگیرانه‌تر از آمریکا است

صفحه ۲

گفت‌وگو با مهدی تقویان کارگردان و تهیه‌کننده «در برابر طوفان»:

### پایه مستند تاریخی آرشیو است

صفحه ۱۳

باز هم داری و باز هم اوج هیجان فوتبال ایران

### هم حساس هم کلیدی

صفحه ۱۴

گزارش گاردین از تبعاتی که بن بست سیاسی در واشنگتن در پی خواهد داشت

# جنگ داخلی دوم

روزنامه واشنگتن پست راهکارهای برکناری رئیس‌جمهور تازه آمده آمریکا را بررسی کرد

صفحه ۱۵



یادداشت امروز

### چرا لیبرال‌ها به دنبال آشتی با نظامند؟

سید یاسر جبرائیلی

رئیس دولت اصلاحات اخیرا با اشاره به روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا مدعی شده است «همسویی حزب حاکم با تندروی‌های رئیس‌جمهوری که بتازگی حکومت را به دست گرفته، ممکن است مسائل و خطراتی را برای ما ایجاد کند» و نتیجه گرفته: «چون اصل کشور و نظام و منافع ملی و حیثیت ایران مورد تهدید است». باید از این فرصت حسن استفاده را کنیم و زمینه آشتی ملی را فراهم آوریم. منظوری از این مقدمات و طرح «آشتی ملی» البته به هیچ وجه این نیست که وی و همفکرانش نیز به جبهه مقاومت بپیوندند و در مقابل آمریکا بایستند. تجربه نحوه واکنش دولت اصلاحات به «تندروی آمریکایی‌ها» در زمان جورج بوش و بازخوانی آن نامه معروف «فدایت شوم»<sup>(۱)</sup> به کاخ سفید، به ما می‌گوید نخستین چیزی که این جماعت به خیال تأمین امنیت روی میز می‌گذارند و معامله می‌کنند، ایستادگی و مقاومت است و نخستین چیزی که می‌پذیرند، تعطیلی برنامه‌های هسته‌ای و نظامی و موشکی و توقف اجرای احکام خدا طبق دستور حقوق بشر آمریکایی است. لذا این سخن آقای خاتمی را که «همه در یک خط در مقابل کسی که می‌خواهد تجاوز کند، می‌ایستند و ما ایستاده‌ایم» باید جزو مطالبه‌های حیات سیاسی وی قلمداد کرد. از این رو باید درباره چرایی طرح بحث «آشتی ملی» دقیق‌تر شد و در مقام یافتن پاسخ صحیح برای این پرسش برآمد که چرا در این مقطع... ادامه در صفحه ۵

## آقای زینخست وزیر

کتابگردان: محمدرضا انبیاپور  
تهیه کننده: امین حسینی  
گفتار متن: ناصر طهماسب  
بازیگر: سیدبزرگ حبیبی  
موسیقی: حسام ساروجانی  
کلی: آرش سرفیلیان

روایتی متفاوت از ۲۸ ماه نخست وزیری دکتر مصدق

خرید از سینما مارکت CinemaMarket.ir

### زیر برج

حسین قدیانی

۲۲ بهمن‌ها را همه تهران بودم الا چند سال پیش که «عمورج» فوت کرده بود و قرعه رساندن عزیز و پدر بزرگ به «کلنجین» افتاد به نام من! کلنجین را هم الان برای شما خواهم نوشت کجاست اما عمورج را هیچ وقت نفهمیدم دقیقا چه نسبتی با ما دارد! مثلاً فرض کنید مادر عمورج، دختر عمه یکی از شوهر خاله‌های عزیز بودا همچین چیزی! و شاید هم دورتر! اما «کلنجین» نام مرکز دهستان خرغان شرقی است از بخش ابکرم شهرستان اوج استان قزوین! القضا ظهر ۲۱ بهمن رسیدیم کلنجین و یکراست رفتیم مسجدا بعد از ختم، در سفره‌ای به غایت دراز، ناهار خوردیم که آب گوشت بود و جقدر هم لذیذ، به قول عزیزا بعد از ناهار هم رفتیم خانه یکی از اهالی روستا یعنی خواهر عمورج که عجب گرم گرفته بود با ما! چادر به کم بسته بود و مثل فرقه، این‌ور و آن‌ور می‌رفت! خیلی زود اما شب شد و وقتی پسر خواهر عمورج، با جماعتی گوسفند به خانه برگشت، نه فقط فهمیدم «چوپان» است، بلکه این را هم فهمیدم که از قرار، فردا خبری از راهپیمایی ۲۲ بهمن در این روستا نیست! چرا؟ چون همین که در خانه جا کن شد، به من گفت: «فردا ظهر، بیا برویم همین اطراف، جای بکری هست که باید ببینی! رودخانه هم دارد! ماشین‌رو بود، حاجیه خانوم و حاج آقا را هم می‌بردیم اما ماشین‌رو نیست». نه فقط فکر کنی این‌ها! کلا هیچ کس از راهپیمایی حرفی نمی‌زد! دلم گرفت! کاش قرعه به نام من می‌افتاد و همان تهران می‌ماندم! بار اولی بود که می‌آمدم کلنجین! عزیز و بویزه پدر بزرگ، به یاد داشتیم که خیلی از روحیات انقلابی و دینی مردم

کلنجین برایم تعریف کرده بودند! اینکه خود روستا، چند تایی شهید داده! و اینکه اگر امثال پدرت را هم به سبب خاستگاه، از شهیدای این آبادی حساب کنی، آمار شهیدا به بیش از ۵۰ شهید می‌رسد! خواستم پدر بزرگ را بکشانم کنار، که «این بود روحیات انقلابی مردم کلنجین؟!» که دیدم چشمش گرم شده و همان‌طور نشست، خوابیده! اینکه حالا چیزی نیست! پدر بزرگ سابقه چرت‌زدن حتی در هنگام نوشیدن چای هم دارد! یعنی استکان چای دستش باشد و در عین حال، چشمش رفته باشد! بی‌آنکه استکان چپ شود! دیدم که می‌گویم!

دوباره القضا! صبح خیلی زود بلند شدیم و بعد از خواندن نماز، دیدم سکینه خانوم یعنی همان خواهر مرحوم منظور، دوباره دارد مثل فرقه، این‌ور و آن‌ور می‌رود و بساط صحانه را فراهم می‌کند! عجب صحانه‌ای! نان محلی! شیر تازه دوشیده شده! سرشیر! عسل! کره! مربای تمشک! پنیر! گردو! به عمرم همچین صحانه‌ای نخورده بودم! بعد از جمع کردن بساط صحانه و در حالی که سر و کله اشعه‌های خورشید، تازه داشت از پنجره خانه پیدا می‌شد، دیدم سکینه خانوم، تصویر بزرگی از جوانی در دست، دارد مهبای رفتن می‌شود! از عزیز پرسیدم: «عکس برادر» «عکس برادر شهیدش!» دوباره پرسیدم: «حالا عکس را کجا می‌برد؟» گفت: «راهپیمایی!» با تعجب پرسیدم: «مگر اینجا هم راهپیمایی برگزار می‌شود؟» با تعجب جواب داد: «چرا نشود؟! پس خیال کردی آن همه که از اهالی اینجا برایت تعریف کردم، دروغ بود؟!» به ساعت نگاه کردم! دیدم فقط یک ربع از ۷ گذشته! عزیز گفت: «در روستا، کار روزانه، که زودتر شروع می‌شود هیچ، حتی راهپیمایی ۲۲

روایت



سلام وطن ۶۶۴۱۳۹۴۲

پیامک خوانندگان ۱۰۰۰۲۲۳۱

در شبکه‌های اجتماعی

@vatanemrooz